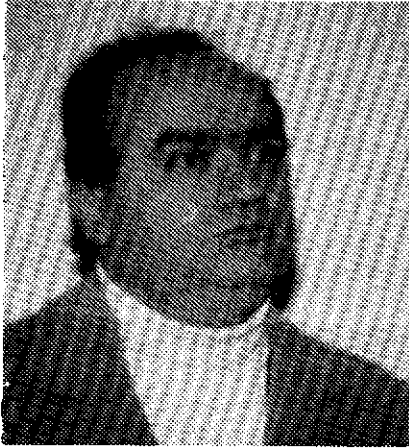


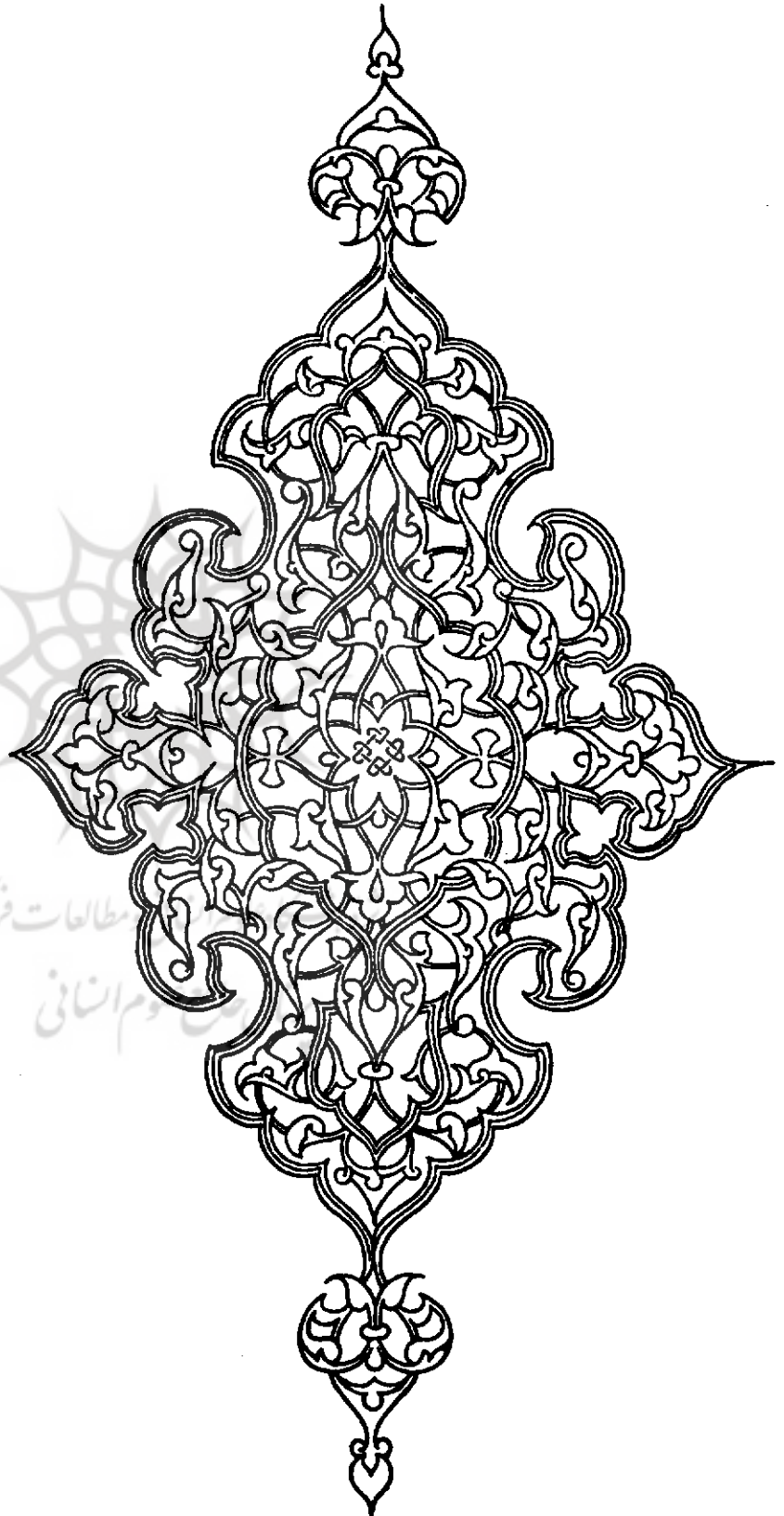
جهان بینی ریاضی گونه در شعر حافظ



□ دکتر سعید قهرمانی

رئیس دانشکده ریاضی دانشگاه ایالتی مریلند و
استاد دانشکده ریاضیات عملی دانشگاه جان
هاپکینز

پژوهنده ارجمند و حافظ شناس دقیق معاصر بهاء الدین خرمشاهی می نویسد: «حافظ به ژرفی و گستردگی زیسته است، گوشه های زیسته را زیسته است. گوشه های پنهان مانده را که کمتر کسی توانسته است بزیسد، زیسته و اندیشه کرده و به شعر در آورده. شعر او آینه دار طلعت و طبیعت یک قوم است. زندگی نامه جمعی ماست. همین است که عاشق و غریب و اسیر و دردمند و مهجور و آرزومند و مشتاق و گیر و ترسا و مؤمن و آزاد اندیش و عارف و عامی و مست و هوشیار همه نقش خویش را در آئینه صافی شعر او باز می یابند.» رضا قلی خان هدایت می نویسد: «اشعار حکمت آثارش چنان در دل هر طایفه نشسته که اکثر فرق مختلفه او را هم مسلک خویش دانسته اند.» دکتر حمید دباشی می نویسد: «عارقان، حافظ را عارف، عالمان، حافظ را عالم، ناظران، حافظ را ناظم، صوفیان، حافظ را صوفی، قلندران، حافظ را قلندر، عامیان، حافظ را عامی، ناجیان، حافظ را ناجی و مآلاً شاعران حافظ را خداوند شعر می خواسته اند.» دکتر دباشی می افزاید: «چیزی در حافظ هست. چیزی که اگر ما بخواهیم درباره رابطه سه گانه انسان و جهان و خدا، درباره اینکه اگر اندیشه خدا باشد، بیوند آدمی با خودش و جهان چه ویژگی و سرشتی دارد و اگر نباشد چگونه است به حافظ در کوی دوست نوشته شاهرخ مسکوب روی می آوریم. چیزی که اگر نیم پائی به باشنده در علوم جدید گذاردیم و جادوی مانیتسم و اسپریتسم و هیپنوتسم ما را گرفت فی الفور به مقایسه روانشناسی فروید یا روانشناسی حافظ می پردازیم [همچنانکه دکتر علی فلائی در بخش هشتم کتاب از فروید به حافظ



پرداخته است [چیزی که ما را چه از زردشت، چه از قرآن، چه از فروید، چه از پل والری، چه از سعدی، چه از سلمان، همه راههای ما را به حافظ اسطوره ختم میکند. چیزی که ماجرای حافظ ما را] به قول دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن [پایان ناپذیری می‌کند].

یکی از مهمترین خصوصیات شعر حافظ تأویل پذیری آن است و همین تأویل پذیری است که بر اثر آن پیروان آنهمه مکاتب فکری، عقیدتی و فلسفی بدین باورند که با حافظ هم‌کیش و هم‌مسئولند. اما کار حافظ شناسی مدتی است که پا را فراتر از مقولات فکری، عقیدتی، فلسفی و هنری گذاشته، حیطه بحث و فحص را به قلمرو دانش‌های دیگر نیز کشانده است چنانکه در کتاب از فروید به حافظ می‌خوانیم که: «از اشعار خواجه چنین برمی‌آید که او خوابهای اودیسی می‌دیده است» به استناد ابیاتی نظیر

سحر کرشمه چشمش به خواب می‌دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

و
شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب

باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد
همچنین در کتاب «سیر اختران در دیوان حافظ» نوشته سرفراز غزنی می‌خوانیم که «هنگامی که مفاهیم اشعار نجومی حافظ را با مرزهای دانش علم اختر شناسی کنونی مقایسه کنیم در می‌یابیم که این مرد عارف اطلاعات عمیق و گرانبهایی از دانش نجومی داشته و فرضیه‌هایی را ارائه کرده که در مقام مقایسه با علوم نجومی امروزی، حیرت‌انگیز است و اگر با نظریات جدید برابری نکند از امکانات علمی زمان خود بسیار فراتر رفته بوده است.» غزنی در ادعاهای خود مبنی بر دانش فراوان حافظ از علم نجوم تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید حافظ حتی از پدیده‌هایی که در پنجاه سال اخیر با کاربرد تکنولوژی پیچیده پیشرفته کشف شده اند اطلاع داشته است.^۲ او با استناد به ابیاتی نظیر

ز رقیب دیوسیرت به خدا همی پناهم
مگر این شهاب ناقب مددی کند سها را
مدعی می‌گردد که حافظ از این پدیده فیزیکی درباره اجرام فلکی که از خود نور ندارند و فوتونهای نور سایر اجرام فلکی را جذب می‌کنند و قابل رؤیت می‌شوند کاملاً آگاهی داشته است. غزنی در این تفسیرها و تحلیل‌ها از نظر فرهنگی وارث بلامنازع بعضی از گویندگان روایاتی است که بسیاری از آنها در تذکره‌الاولیاء عطار ثبت شده‌اند از آنگونه که: «نقل است که روزی یکی پیش ذوالنون مصری آمد، گفت: وام دارم و هیچ ندارم. سنگی از زمین برداشت و بدو داد. آن مرد سنگ را به بازار برد. زمرد شده بود.» غزنی در این تفاسیر بهیچ وجه وارث فرهنگی حافظ نیست که ادعاهای گزاف یعنی شطخ و طامات را به بازار خرافات می‌برد و ادعای کرامت را [البته از جانب افراد عادی] سالوس می‌داند:

حافظ این خرقة بینداز مگر جان ببری
کاتش از خرمن سالوس و کرامت برخاست
همانطور که می‌دانیم و بسیار نوشته‌اند، موضوع حافظ شناسی، موضوعی است بسیار پیچیده و درک همه جنبه‌های فکری و هنری حافظ مستلزم اندیشه‌ای است به پهناوری اندیشه حافظ، پس برای شناخت این بردانه بی‌همتای دریای ژرف فرهنگ ایران اسلامی و

برای ارزیابی و سنجش این کارگاه عظیم و نیرومند تخیلی باید همه شیفتگان فرهنگ یویای کشورمان، هرکس با دید خاص خود بگوئیم تا رفته رفته همه ابعاد فکری و هنری وی را بشناسیم. آنچه که در این راه بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد آنست که در راه شناخت حافظ مانند هر پدیده دیگری روشهای علمی را حتی لحظه‌ای از نظر دور نداریم.

می‌دانیم که هیچ مدرکی در دست نیست که گویای آن باشد که حافظ در ریاضیات دستی داشته است. قراینی نیز بر این امر وجود ندارند. اگر هم گاهی در بعضی تذکره‌ها آمده باشد که وی به فلسفه و ریاضیات و فقه و کلام و غیره تسلط داشته است، بدون شک تنها برداشتی که از اینگونه نوشته‌ها می‌توان نمود این است که وی شاید در مدرسه همراه علوم دیگر در کلاسهای ریاضی هم شرکت می‌کرده است. ما نه مدعی این هستیم که حافظ ریاضی می‌دانسته است و نه می‌خواهیم بگوئیم که به استناد لسان الغیب بودن، وی به بسیاری از اکتشافات و اختراعات مدل‌های ریاضی از قبل آگاهی داشته است. اما برای تکوین تئوریهای ریاضی، ریاضیدانها مسیری دارند، حافظ هم برای تکوین مکتب رندی خود مسیری داشته است بین این دو مسیر شاید شباهتهایی بنیادی وجود داشته باشند. قصد ما اینست که با ارائه شواهدی، احتمال وجود این شباهتها را به ثبوت برسانیم. شاید بدینوسیله مدخلی ایجاد کنیم که گروه دست‌اندرکاران ریاضی رفته رفته با بررسی‌ها و تحقیقات دقیقی از این رهگنر بُعدی از ابعاد هزارگانه حافظ را به شیفتگان این رند عالمسوز بشناسانند. در بررسی کنونی، به حکم محدودیت مقاله، ما به شرح بسیاری از تشابهات نمی‌پردازیم؛ از دید زیبایی شناسی نکات مشترک بسیاریند. حافظ نیز مانند ریاضیدانها منطقی قاطع و پولادین دارد. او حتی به کاربرد «برهان خلف» به نیکی پی برده است. برهان خلف اختراع فلاسفه است، اما آنها نتوانسته‌اند به خوبی ریاضیدانها از این برهان استفاده کنند. حافظ مطلب بسیار جالب و عمیقی دارد که آنرا «کلام طلیپین از خلاف آمد عادت» نامیده است. این روش اگر خوب شکافته شود همان رسیدن به اثبات يك گزاره از طریق نفی آن است که برهان خلف نامیده می‌شود. حافظ گفته است که مثلاً کسب جمعیت را از زلف پریشان کرده، گنج سلطانی را در گدایی به دست آورده و اساس هستی خود را از خرابی آباد گردانده است. مقوله دیگر «اقتصاد فکر» است (thought-economy) که او جرح در ریاضیات است و در شعر و اندیشه حافظ نیز دیده می‌شود. یکی از بارزترین خصوصیات ریاضیات آن است که برای اثبات يك قضیه یا بیان آن می‌باید تعداد گامهایی که برداشته می‌شوند حداقل یا «می‌نیم» باشد. در ریاضیات احتراز از بیان تکررات غیرلازم از ضروریات است. حافظ را نیز خداوند ایجاز نامیده‌اند. گفته شده است که در ادبیات فارسی هیچ کتابی نیست که در آن در هر جمله‌ای آن اندازه اندیشه و هنر نهفته باشد که در دیوان حافظ. و بالاخره همچنانکه غنای مسأله و سؤالیهای بی‌دری و ریشه‌ای باعث باروری و رشد همه‌جانبه و عالمگیر ریاضیات شده است، غنای مسائل پیچیده و اساسی که هزاران هزارش برای حافظ مطرح بوده‌اند باعث یویایی و جاودانی دیوان حافظ گردیده است. از اینگونه مشابهات که تعدادشان کم هم نیست و بحث درباره هر کدامشان موضوع مقاله

جداگانه‌ای است می‌کنیم و به مشابهات بنیادی تر می‌پردازیم.

تا آنجا که حافظ تاریخ به یاد می‌آورد انسانهای قرون اولیه تمدنهای بزرگ هرگز به مفاهیم و یا محاسبات چیزهایی جز اشیاء واقعی و لمس پذیر نمی‌پرداختند؛ برای آنها شمارش، شمارش تعدادی اشیاء در يك بسته یا کبه بود و اندازه‌گیری، اندازه‌گیری کمیتهائی مانند طول، سطح، حجم، وزن و زاویه برای اجسام یا سطوح قابل لمس. هرچا به داده‌نی (data) بر می‌خوریم، داده مشخصاً مربوط است به چیزهای خاصی که مورد استفاده یا بررسی بوده‌اند مانند هیزم، گوسفند و غیره. هیچگاه به رویه و روندی بر نمی‌خوریم که از کلیتی برخوردار باشد. مثلاً چیزی مثل پنج به اضافه پنج مساویست یا ده که مفهومی مجرد است دیده نمی‌شود اما مفهوم پنج گوسفند به اضافه پنج گوسفند مساویست یا ده گوسفند وجود دارد. در نظر این انسانها محاسبات فقط مربوطند به مثلث‌ها، دوزنقه‌ها، مستطیل‌ها یا دایره خاصی که همه اندازه‌های آنها مشخصند. مثلث، دوزنقه، مستطیل یا دایره کلی، نامفهوم و بی‌معنی است. طبیعتاً و بدون انتظار و توقع، در اینگونه مطالعات ریاضی، فرمول، آنچنان که ما در ذهن خود مفهوم آن را می‌فهمیم اصلاً معنی ندارد. اما فرمول برای داده‌های مشخص و مربوط به شرایط خاص وجود دارد. در چنین دورانی فقط از روی تجربه زیاد و دیدن مسائل خاص و حل آنهاست که ریاضیدانها برای مسائل مشابه راه حل‌های مشابه می‌یابند. تاریخ ریاضی بدین روند ادامه می‌یابد تا حدود ششصد سال قبل از میلاد مسیح (ع). اگر چه همه تمدنهای بزرگ باستانی برای ارضای احتیاجات روزمره بایستی رویه‌هایی برای محاسبات عددی یعنی حساب و کتاب و اندازه‌گیری‌های هندسی اختراع می‌کردند، اما فقط یونانیها از ششصدسال قبل از میلاد مسیح به فکر بررسی و تحلیل منطقی و اصولی این رویه‌ها افتادند و روش کاملاً جدیدی را برای تفکر آن زمان خلق کردند.^۱ دو خصلت اصلی ریاضیات یونانی عبارتند از:

يك - ایده اثبات کردن یا به کار بردن سلسله‌ای از قوانین منطقی، بدین ترتیب که برای بنای هر تئوری ابتدا تعدادی اصطلاح و علائم تعریف ناپذیر را به عنوان علائم و اصطلاحات پایه‌ای، بدون تعریف، می‌پذیریم. این اصطلاحات و علائم باید طوری انتخاب شوند که درک آنها برای همه واضح و مبرهن باشد و در محدوده زبان و بیان به صورتهای متناقضی بکار برده نشده باشند و همه از آنها يك معنی را استنباط نمایند. همه علائم، اصطلاحات و مفاهیم دیگر را باید توسط علائم و اصطلاحات پایه‌ای تعریف کنیم. هیچ مفهوم دیگری را نباید بدون تعریف دقیق جا گذاریم. وجود اصطلاحات و علائم پایه‌ای بدین دلیل لازم است که اگر بخواهیم همه اصطلاح‌ها را تعریف کنیم چون ناچار برای تعریف هر اصطلاحی باید از اصطلاح دیگری استفاده نماییم که برای خود آن اصطلاح نیز احتیاج به تعریف بر حسب اصطلاح دیگری باشد یا اسیر تسلسل (infinite regress) خواهیم شد و باید تا بینهایت مرتب این اصطلاح را بر حسب آن دیگری تفسیر نماییم و یا اینکه گرفتار دور (circular reasoning) خواهیم گردید و مجبور خواهیم شد که اصطلاحات را بر حسب یکدیگر تعریف کنیم یعنی اصطلاح الف را بر حسب ب و بعد اصطلاح ب

رابر حسب الف تعریف نمائیم. لازم به ذکر نیست که به کار بردن دور و تسلسل هم در منطقی وهم در ریاضی امری باطل است. پس برای شروع هر تئوری نیازمند به یک سلسله علائم واصطلاحات بنیادی تعریف ناپذیر هستیم که همه اصطلاحات ومفاهیم دیگر را بر حسب آنها تعریف نمائیم. مثلا برای بنای هندسه مسطحه پنج اصطلاح تعریف ناپذیر داریم که عبارتند از: نقطه، خط، قرارداشتن نقطه مشخصی بر روی خط معلومی، قرار داشتن نقطه‌ای بین دو نقطه دیگر، وهمنهشتی (congruence) که دو شکل را همنهشت می فهمیم (ونه می گوئیم و نه می نامیم) اگر یک شکل یک اندازه باشند. این پنج اصطلاح تعریف نشده همراه اصطلاحاتی که در کل دانش ریاضی تعریف نمی شوند تنها اصطلاحاتی هستند که در هندسه مسطحه بدون تعریف، پذیرفته می شوند. همه علائم و اصطلاحات دیگر بر حسب اینها قابل تعریفند. همانند این مفاهیم کلیدی تعریف ناپذیر، برای بنای هر تئوری ریاضی محتاجیم که چند گزاره رابه عنوان اصل موضوعی بپذیریم و بعد همه گزاره ها وقضایای دیگر را با استفاده از مفاهیم تعریف شده و تعریف نشده و این اصول موضوعی به ثبوت برسانیم. چه اگر بخواهیم همه گزاره ها را بر حسب گزاره های دیگر اثبات کنیم ناچار باز یا به دور ویا به تسلسل خواهیم انجامید. پس از مشخص کردن اصول موضوعی واصطلاحات تعریف ناپذیر بایستی در مورد اینکه یک گزاره چگونه وجه وقت از گزاره ای دیگر به طور منطقی استنتاج می شود به توافق برسیم. فقط در پی این مراحل است که می توانیم یک تئوری را به طور دقیق توسعه دهیم.

البته در انتخاب اصول موضوعی، مهمترین مسأله «سازگاری» آنهاست، بدین معنی که از یک یا چند تای آنها نتوان گزاره ای متناقض با یک یا چند تای دیگر به اثبات رسانید. همچنین هیچ اصل موضوعی نباید قابل استنتاج از یک یا چند اصل موضوعی دیگر باشد. البته در اینجا باید ذکر کنیم که بنیان غالب تئوریهای ریاضی را ریاضیدانها پس از بسط و توسعه، در یک مرحله تکاملی توانسته اند بر اساس «اصل موضوعی سازی» (axiomatization) استوار سازند. دانش ریاضی ابتدا با تجربه ومشاهده جزئیات واز جزئیات به کلیات رسیدن، شم ریاضی، حدس الهامی (inspired guessing)، استقراء و نتایج آن توسعه می یابد. هدف ریاضیدانها در این توسعه ها عبارتند از کشف قضایا و نتایج جدید و اثبات آنها، خلق اثباتهای ساده تر برای قضایایی که اثبات پیچیده دارند، کشف ویا خلق رابطه بین تئوریهای متفاوت ریاضی، ساختن مدل های ریاضی برای مسائل جهان واقعی وحل آنها وغیره و غیره. اما همانطور که ریاضیدان بزرگ قرن نوزدهم آلمان وایرشتراوس (Weierstrass) گفته است همواره باید بدین مسأله توجه داشته باشیم که هدف نهائی ریاضیدانها اینست که به فهم درست ودقیق بنیاد هر نوری نائل آیند.

بحث بر سر دو خصلت اصلی ریاضیات یونان است. خصلت اول ایده اثبات کردن با روش اصل موضوعی سازی است که شرح آن گذشت. یکی از مهمترین وسیله ها در این راه، کاربرد «برهان خلف» است که چنانکه قبلا ذکر کردیم ریاضیدانها آن را از فلاسفه فرا گرفتند، ولی بسیار درخشانتر از آنها از این روش استفاده می کنند. خصلت دوم ریاضیات یونانی اینست که در آن عناصر و اشیایی که ریاضیدانها مورد

بررسی قرار می دهند همان اسمهایی را دارند که اشیاء ملموس که در محاسبات عملی به کار میروند، مانند اشکال هندسی وارزش های عددی و کیفی اجزای آنها، اما لااقل از زمان افلاطون ریاضیدانها آگاه بوده اند که تحت این اسمی آنها در باره چیزهای کاملا متفاوتی صحبت می کنند: چیزهای دوطاهر بی اهمیتی که بوسیله تجرید از اجزای قابل لمس ودر معرض دید حاصل شده اند. این اشیای تجریدی فقط تصویری از اشیای حسی هستند. افلاطون در کتاب ششم جمهوری می نویسد: «ریاضیدانها حتی در ضمن عمل از چیزهایی صحبت می کنند که وجود خارجی ندارند و در حقیقت آنچه که تصور می کنند نبوده بلکه عکسی از آن است. مستطیل ومثلثهایی که ریاضیدانها در مورد آن فکر میکنند آن مستطیل ومثلثاتی نیستند که می کشند و در باره آنها صحبت می کنند. اشکال مورد مطالعه ریاضیدانها فقط در تصور اشخاص قابل تصویرند.»

در حیطه ادبیات به طور کلی و بالاخص ادبیات سرفراز و پویای ایران نیز کم نبوده و کم نیستند اشعاری که در آنها هیچ کلیتی وتجریدی به کار نرفته باشد. غالب داستانهایی که به شعر درآمده اند وحکایت ها وحکمت ها واندرزهایی که در دواوین می خوانیم، و بسیاری از آنها را هم از لحاظ زیبایی وهم از جهت معنی در حد کمال می یابیم، از نوع پنج گوسفند به اضافه پنج گوسفند مساویست یا ده می باشند و نه از خانواده پنج به اضافه پنج مساویست یا ده. اجازه بدهید بوستان سعدی را رونوی بزنیم:

چه می خواهم از طارم افسراشتن؟
همینم بس از بهر بگذاشتن
خرابت کند شاهد خانه کن
برو خانه ایاد گردان بزن

به دیوان منوچهری نظری بیفکنیم:
المنة لله که این ماه خزانست
ماه شدن و آمدن راه رزانست
از بسکه در این راه زرانگور کشانند
این راه رز آیدون چوره گاهه شانست
از متأخرین به اشعار عشقی نگاهی بکنیم:

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود
دیددی چه خبیر بود؟
هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود
دیددی چه خبیر بود؟

ونیز به سروده های ملك الشعرای بهار:
از ملك ادب حکم گزاران همه رفتند
شوبار سرفرند که یاران همه رفتند
آن گرد شتابنده که در دامن صحراست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
ویا حتی اشعار عاشقانه یا بلند عرفانی:

تو از هر درکه باز آبی بدین خوبی و زیبایی
دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی
ملاحت گوی بیحاصل ترنج از دست نشناسد
در آن معرض که چون یوسف، جمال از برده بنمایی

○ مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیده شیرست سرا، چنان دلیرست سرا
زهره شیرست سرا، زهره تپاننده شدم
در همه این اشعار ونظایر آنها، «موضوع شعر» کاملا معلوم است وغرض شاعر به زیبایی تمام بیان شده ونمایان گشته. اما کاربرد این قبیل اشعار فقط در

همان گستره ای است که «موضوع شعر» است. اگر هم اینگونه اشعار در زمینه های دیگری به کار برده شوند با این امید است که شونده یا خواننده خواهد توانست از مفهوم پنج گوسفند به اضافه پنج گوسفند مساویست یا ده گوسفند دریابد که مثلا پنج سیب به اضافه پنج سیب نیز می شود ده سیب، وگرنه همه عناصر تشکیل دهنده این قبیل اشعار به معنی خاصی دلالت کرده، در باب مقوله معینی اند که ما از قبل بدان آشنایی کامل داریم. اما شعر حافظانه (والبتنه نه هر شعری که حافظ سروده باشد) درست مانند اشکال هندسی یا اعداد که خارج از ذهن انسان وجود ندارند اما در عین حال تصویری از اشیاء حسی هستند تصویری است مجرد از جریانات واقعی که در گذشته های دور یا نزدیک اتفاق افتاده اند. حافظ نیز مانند ریاضیدانها سخت اهل تجربه است: او اتفاقات ومشاهدات را به دقت و از هزار زاویه بررسی نموده می سنجد، بعد عناصری را که فقط به اتفاق یا مشاهده خاصی در زمان معینی مربوطند شناسایی کرده بیرون میکشد و سپس بدان لباسی کاملا مجرد می پوشاند به طوری که ماحصل کار کاملا از قید مکان و زمان خالی گردد. درست مثل مفهوم مثلث که یک مفهوم کاملا ذهنی ومستقل از مکان و زمان است اما برگرفته از مشاهده وتجربه. در این مرحله هنر حافظ تجلی می کند که آنچه را که می خواهد بگوید به قول دکتر اسلامی ندوشن: «مانند گل آدم که سرشند و به پیمان زنده و در آن نغمه دمیدند، از دم موسیقی و آهنگی بر می کند، که می توان گفت کمتر حیوان ناطقی در جهان به آن درجه از سحرانگیزی رسیده است.» انتخاب الفاظ نه فقط از نظر زیبایی وموسیقایی مهم است بلکه الفاظ باید طوری گزیده شوند که شعر نه تنها بیانگر یک اتفاق خاص بلکه مبین هزاران واقعه مشابه یا حتی غیر مشابه در مکانهای کاملا متفاوت وزمانهای کاملا مجزا وفرهنگ های کاملا مستقل باشد. درست مثل قضیه فیثاغورث که وقتی به زبان فضاهای هیلبرت (Hilbert) ترجمه می شود و اثبات می گردد، دیگر نه تنها در مورد همه مثلث های قائم الزاویه هندسه اقلیدسی درست است، بلکه در مورد هر مدلی که ساختار هیلبرتی داشته باشد نیز صدق می نماید. به این بیت توجه کنیم:

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست
غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر

در اینجا نه واقعه، واقعه خاصی است و نه پادیه جای معینی است و نه فعل غرقه گشتن به عمل کاملا بخصوصی اطلاق می گردد و نه حتی حافظ شخص معلومی است. مسلما حافظ هنگام سرودن این بیت مدلهائی را در مد نظر داشته است همچنانکه فیثاغورث هنگام قضیه معروف خود، اما همانطور که قضیه فیثاغورث و اثبات آن از هر مثلث قائم الزاویه خاصی مستقل است و در مورد هر مثلث قائم الزاویه خاصی صادق، در این بیت هم واقعه و پادیه و غرقه گشتن و حافظ از هر حادثه خاصی مستقل اند اما در مورد هر حادثه خاصی صادق. مثلا دوستی تعریف می کرد که سالها پیش در دوران کودکی درگیر و دار زلزله دلخراش و وحشتناک و خانمانسوز لار پدرش از دیوان حافظ فالی گرفته بود و بیت فوق، وصف الحال اوضاع، باعث آرامش خاطر خانواده شده بود. در

چنین حالی «واقعه» مبین زلزله است. «حافظ» هر فردی است که در این زلزله حضور دارد. غرقه گشتن دلالت می کند بر گرفتار و اسیر شدن و باده نمادی است از تمامی محنت ها و رنج های مالی و جانی و روحی ناشی از زلزله. بوست دیگری، در زمانهای دور، بعد از شرکت در کنکور دانشکده فنی دانشگاه تهران از دیوان حافظ قالی گرفته بود و همین بیت آمده بود: «می گفت فوراً فهمیدم که رد خواهم شد و رد هم شده بود! در این حادثه واقعه، مبین رد شدن در کنکور است، «حافظ» هر کسی است که در آن کنکور رد شده، غرقه گشتن دلالت می کند بر فعل رد شدن و باده، نماد خود کنکور است. دکتر هروی در شرح این بیت می نویسد: «باز با خود می گویم که در این واقعه حافظ تنها نیست؛ در این صحرای بی آب و علف بسیار کسان دیگر غرق شدند - زیر شنهای روان مدفون شدند.» در این تعبیر، دکتر هروی اصرار دارد که از باده معنی لفظی آن را بگیرد اما چنین اصراری را در مورد واقعه و غرقه گشتن ندارد. غرقه گشتن را به معنی زیر شنهای روان مدفون شدن به کار می برد و واقعه را به طور ضمنی و نه صریح مرگ می داند. البته تعبیر مرگ از واقعه در شعر حافظ سابقه دارد:

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

که می رویم به داغ بلند بالای
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی
که روز واقعه پیش نگار خود باشم
پس بدین دلیل ممکن است مدل دکتر هروی یکی از مدل های خود حافظ نیز بوده باشد.

دقت، توازن و زیبایی ریاضیات، قابلیت تعمیم دادن مفاهیم آن و کاربردهای عظیم ریشه ای عمیق دارند در نوسانات همیشگی محقق ریاضی بین اندیشه و تجربه. حافظ نیز اندیشمندی بزرگ است که تجربه را هیچگاه از نظر دور نداشته. ریشه دقت، توازن و زیبایی در شعر حافظ، قابلیت تعمیم دادن مفاهیم آن و کاربردهای عظیم نیز درست مانند ریاضیات در دست و پا زدنهای دائمی حافظ بین اندیشه و تجربه است. ممکن است که در دواوین شعرای دیگر نیز برحسب اتفاق ایبانی پیدا کنیم که از نظر کلیت و تجرید، ریاضی گونه، چون اشعار حافظ باشند. اما تعداد ایبانی که در دیوان حافظ از چنین کلیتی برخوردارند چنان زیاد است که به هیچ وجه نمی توان باور داشت که حافظ رند آنها را عمداً و با یک حساب و کتاب دقیق علمی نیافریده باشد. وقتی حافظ می گوید: شاهد آن نیست که موتی و میانی دارد
بندۀ طلعت او یاش که «آنی» دارد

می گوید «بنج» منظورش پنج شیء خاص است. اندیشمند معاصر آقای مصطفی رحیمی در حافظ اندیشه مطلبی را عنوان کرده است که بسیار به بحث ما مربوط است. ایشان می نویسد: «اما حافظ در کلام - همچون اندیشه - نوآور است. این نوآوری در چیست؟ ایجاد ترکیبهای زیبایی چون «شعشع» پرتو ذات» و «جام تجلی صفات» و «سیکباران ساحلها» و «بزم دور» و «خاکروب در» و «مضطرب حال» و «صید جمعیت» و «بساط قرب همت» و «ترگس عربده جو» و «آینه وصف جمال» و «جلوه ذات» و «حرم سترو عفاف ملکوت» و دهها و دهها ماندهای آن، همه کوشش حافظ برای ایجاد شعر نو نیست. کار مهم حافظ ساختن کلمات چند وجهی است. کلماتی که بر معانی مختلفی دلالت می کند. مانند می و خرابات و معشوقه و عشق و... که کاری است در جهان معنی، نه در جهان الفاظ. شکافتن معنای این کلمات کار اصلی حافظ شناسی است.» ملاحظه می کنیم که مصطفی رحیمی کار اصلی حافظ شناسی را شکافتن معنای همان نوع کلماتی میداند که ما آنها را کلمات تجریدی نامیدیم، کلماتی که حافظ مانند ریاضیدانها از تجربه درمی یابد ولی آنها را طوری می پردازد که فارغ از یک تجربه خاص در یک قالب تهنی از زمان و مکان برای بیان هزاران تجربه مشابه کاربرد داشته باشد. مثال دیگری بزنیم:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جَرس فریاد می آرد که بر بندید محملها را
خیلی بعید به نظر می رسد که حافظ وقتی ترکیب «منزل جانان» را برای سرودن این بیت آفریده است به تعبیری که رضا براهنی از این ترکیب کرده توجهی داشته بوده است. براهنی می نویسد: «در گفتن شعر عاشقانه من به مسئله ای اشاره کرده ام که به آن نام «کاتبه درون» داده ام. وقتی که من شعر عاشقانه می گویم، من نیستم که می گویم. آن «کاتبه درون» مرا برمی گزیند. به من دیکته می کند، به من میگوید «بنویس!» و یا به من می گوید «نوشته شو!» در این لحظات دستهایم می لرزد. درون ذهنم می لرزد، می ترسم، و آنوقت سریع می نویسم.» براهنی ادامه می دهد که «تصور من اینست که حافظ موقعی در منزل جانان است که «کاتبه درون» در حضور اوست و یا در وجود اوست، و او می تواند شعر بگوید... شعر گفتن با حضور جانان، یعنی همان «کاتبه درون»، به معنای داشتن «امن عیش» است.» اما «منزل جانان» و «امن عیش» از چنان کلیتی برخوردارند که به هیچ وجه نمی توان تعبیری را که آقای براهنی از این ترکیبات آورده است مدلی غیر حقیقی برای این بیت پنداشت هر چند که این مدل از مدل های خود حافظ نبوده باشد. کاربرد این بیت حافظ بدون شک شامل این تعبیر زیبا نیز می شود.
یکی از نتایج مهم ریاضی وار اندیشیدن حافظ همان تأویل پذیری اشعار اوست که بدان اشاره کردیم. اما حافظ برای سرودن شعر چند وجهی ارجمندترین مدل ممکن را در برابر داشته است. چه حافظ، حافظ قرآن بوده و این کتاب عزیز آسمانی را با چهارده روایت در سینه داشته است و خود بارها از برکات فراوان دانش قرآنی خویش با مباحث فراوان سخن گفته است.

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطفات حکمی با نکات قرآنی
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
هیچ حافظ نکند در خم محراب فلك

این تتمه که من از دولت قرآن کردم
زمخشری درباب تأویل پذیری قرآن می نویسد:
«در بیان، بابتی دقیقتر و لطیفتر و سودمندتر برای تأویل «متشابهات»، در کلام خدا و پیامبرش نیست.»
در اواسط دهه شصت میلادی چهار دانشمند روزویس (Rosevear)، و مولنار (Molnar) از میکولینیک (Mayo clinic) و آکرمن (Ackerman) و گیت بوک (Gatebook) از دانشگاه مینه سوتا (Minne sota) با استفاده از معادلات دیفرانسیل خطی درجه دو مقیاس و معیاری معتبر و قابل اطمینان برای تعبیر نتایج آزمایش قدرت تحمل گلوکز کشف کردند. همین نوع معادلات دیفرانسیل را سالهاست که فیزیکدانها برای انواع ارتعاشات و نوسانات به کار می برند و با کاربرد آن پی بردند به علت فروریزی پل تاکوما (Tacoma) که ناگهان بر اثر نوسات بسیار شدید در بین ساعات ۷ تا ۱۱/۵ صبح روز ۷ نوامبر ۱۹۴۰ به کلی ویران شد. استفاده از معادلات دیفرانسیل به طب و فیزیک و مهندسی ساختمان ختم نمی شود، در بسیاری از علوم و رشته های دیگر مهندسی علی الخصوص مهندسی برق، اقتصاد، شیمی، بیولوژی و آمار این رشته کاربرد فراوان دارد. شعر حافظ نیز در حیطه تفکر چنین است. برد وسیعی دارد که آنرا مرحوم آیت الله مطهری - رضوان الله علیه - به زیبایی تمام بیان کرده است: «اگر در بزم گناه آلود تردمانان دیوان حافظ سوم شراب و رباب است، در محفل روحانی عارفان دیوان حافظ سوم قرآن و صحیفه است.»
در قلمرو حافظ شناسی، شناسایی امرانامه حافظ اگر مهمترین مقوله نباشد یکی از مهمترین مقوله هاست. همچنانکه در ابتدای این مقاله ذکر شد، کمتر گروهی پیدا شده اند که حافظ را به ترتیبی هم مسلک خود ندانسته باشند. اما در سالهای اخیر غالب حافظ شناسان به این نتیجه رسیده اند که حافظ خود صاحب مکتبی است که آن را «رندی» نام نهاده است. خرمنشاهی می نویسد: «حافظ خود نسب آفرین است، سرسلسله خویش است... مهمترین و منسجمترین تزی که حافظ دارد رندی است.» استاد منوچهر مرتضوی می نویسد که «شایسته ترین عنوان برای مشرب حافظ که ضمناً مخصوص وی هم باشد مکتب رندی است.» جمال زاده و بسیاری دیگر نیز همین مطلب را تکرار کرده اند. اما برای فهم مکتب حافظ، مکتب بسیار پربین و خم و پیچیده ای که حافظ، خود، آن را رندی نامیده است، درست مانند تئوریهای ریاضی ابتدا بایستی همه لغات معنی نشده و کلیدی را شناسایی کنیم و سعی به درک آنها نمائیم. همانطور که مثلاً برای فهم هندسه مسطحه ناچاریم برای جلوگیری از دور و تسلسل مفاهیمی مانند نقطه و خط را بدون تعریف بپذیریم، برای فراگیری مشرب حافظ نیز مجبوریم مفاهیمی مانند رند، دیرمغان، پیر مغان، می، میکرده، خرابات، جام جم، درد، خرخره، دلق، زاهد، شاهد، ساقی، می مغان و میخانه را بدون تعریف بپذیرا شویم. اما همانگونه که در هندسه یک سابقه ذهنی از نقطه و خط داریم باید برای مفاهیم کلیدی دیوان حافظ

نیز در ذهن خویش سابقه‌ای اصوبی و منطقی ایجاد کنیم که هم نظری داشته باشد به کاربرد این لغات در تاریخ و ادبیات و فرهنگ ما و هم منطبق باشد با کاربرد حافظ از این لغات در ابیات مختلف و موارد متفاوت. به گمان می‌رسد با هرگونه معنی دادن به این مفاهیم اصلی بلافاصله حصاری خاص دوردور مکتب حافظ خواهیم کشید که اولین نتیجه آن دور شدن از شناختی است که در جستجویش هستیم. چرا که حافظ خود، اندیشه‌های خویش را عاری از هرگونه حصاری، فارغ از انواع قیدوبندها، حتی قیدوبند مکان و زبان بازگو کرده است. پس فقط آنگاه که به فهمی از این لغات که خود را در شولای هیچ تعریف دقیقی نپوشانده باشد نائل آئیم، آنوقت است که قادر خواهیم بود رفته رفته مشرب حافظ را در همان وسعتی که خود به عمد به شعر کشیده است فراگیریم. برای نشان دادن اینکه هرگونه سعی‌ای برای ارائه تعاریف دقیقی از مفاهیم بنیادی و کلیدی در دیوان خواجه بزرگ شیراز ما را از مقصود دور خواهد کرد و نهایتاً حافظی را معرفی خواهد نمود که با حافظ تاریخ تفاوتی اساسی دارد اینک دو مفهوم اصلی یعنی «رند» و «پیرمغان» را انتخاب کرده، می‌پردازیم به تعاریف مختلفی که توسط حافظ شناسان از این دو مفهوم شده است تا ببینیم که چه تفاوت‌ها و نقایص عمده‌ای در این تعاریف وجود دارند. دکتر هروی در صفحه ۶ کتاب شرح غزلهای حافظ خویش در تعریف رند می‌نویسد: «مجموعاً باید گفت رند را به کسی اطلاق میکنند که زیرک، لایبالی، بی‌قید به آداب و رسوم عمومی و اجتماعی باشد، کسیکه بی‌توجه به جو محیط حداکثر بهره‌را از حیات گذرا بگیرد». ایشان در صفحه ۱۳۱۹ همین کتاب گویا تعریف خود را از رند فراموش میکند و می‌نویسد از آن تعاریفی که برای رند داده شده تعریف دشتی در کاخ ابداع تعریفی نسبتاً جامع و روشن است.

بعد تعریف دشتی را می‌آورد که «رند بمعنی شخصی زیرک و آزاداندیش است و در زبان حافظ این معنی توسعه یافته و به افرادی اطلاق میشود که عقاید تبعیدی را گردن نهاده و از دیانت مفهومی برتر از آنچه در ذهن عامه نقش بسته است دریافتند. اوامروناهی را تا جائیکه مستلزم نظام اجتماعی است محترم و قریضه دانسته‌اند. و در امور عادی که سروکار با خداوند بزرگ و عادل است مقید به ظواهر نیستند». دکتر هومن در تعریف رند نوشته است که^{۲۱} «رند یعنی کسی که پس از سکونت در همه شهرهای اندیشه، یعنی پس از شنیدن همه خبرها و باور کردن آنها بطور موقت، بر آن شده باشد که جان انسان از پی بردن به حقیقت در هر زمینه‌ای ناتوان است.» شاملو نیز در شرح مفهوم رند در غزل حافظ ذکر کرده است که:^{۲۲} «یکی از خصوصیات رند حافظ آنست که روشنفکری متعهد باشد که خود در نظام حاکم و هستی در نظامی که بوسیله خود او پیشنهاد و سپس مستقر شده باشد نقشی برعهده نگیرد.» بعضی از حافظ‌شناسان در بحث مفهوم رند فقط سعی کرده‌اند که تصویری از آنرا آنگونه که می‌فهمند ارائه بدهند و از تعریف آن بهره‌نیزند. از این قرارند بهاء‌الدین خرمشاهی^{۲۳} و زنده‌یاد - استاد بزرگ محمدمعین^{۲۴}. این پیچیدگی که در شرح مفهوم رندی وجود دارد، در بقیه مفاهیم کلیدی

نیز هست. مثلاً «پیرمغان» حافظ در نظر ابوالقاسم پرتو اعظم یا زرتشت است و یا رئیس (فرشتین) انجمن مغان^{۲۵} و در نظر هاشم رضی پدر پدران که بسیار پارسا بود و عالی‌ترین مقام را در مدارج میترائی داشت.^{۲۶} دکتر اسلامی ندوشن می‌نویسد:^{۲۷} «پیر میفروش بعنوان پیرمغان یادگار سرسبزی ایران کهنسال می‌باشد. سایه‌ای است از زرتشت پیر... پیر میفروش جنبه‌های مختلف دارد: نماینده فرزانی قوم ایرانی، معلم آزادگی و روشن‌بینی در شعر حافظ... مظهر گذشت و مهر و مفرح آرام است.» خرمشاهی تصویر پیرمغان را ترکیبی میداند از پیر طریقت و پیر میفروش و به درستی ذکر میکند که اسطوره پیرمغان ساخته طبع حافظ است، همانطور که فی‌المثل رستم به یک معنی پرورده طبع فردوسی است.^{۲۸} استاد مرتضوی به استناد دو بیت زیر تقریباً مسلم می‌داند که شیخ صنعان هسته مرکزی شخصیت پیر تصویری حافظ می‌باشد.^{۲۹} دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما ما مریدان روی سوی قبله چون آریم، چون روی سوی خانه خمار دارد پیرما استاد مرتضوی پس از بحث مفصلی نتیجه می‌گیرد که پیرمغان وجود خارجی ندارد و همان احساس بی‌شائبه و نظر صائب و دل پاک و روشن و سرشت آتشین و می‌آلود و عشق‌آمیز خواجه شیراز است.^{۳۰} پس ملاحظه می‌کنیم که بعضی از حافظ‌شناسان خود به این نکته که مفهومی مانند پیرمغان فقط تصویری است از انسان آرمانی حافظ پی برده‌اند و حتی به جای دادن تعریف مشخصی از این مفهوم سعی کرده‌اند که درک خویش را از آن بیان نمایند. از این مثالها درمی‌یابیم که بنای مکتب حافظ مانند تئوریهای ریاضی بر تعدادی مفهوم کلیدی قرار دارد که این مفاهیم را باید درک نمود و بحث، اما نه تعریف. البته برای فهم مشرب حافظ، مانند تئوریهای ریاضی، مشخص کردن روابط بین مفاهیم تعریف‌ناپذیر و کلیدی نیز حیاتی است. همانطور که در هندسه اقلیدسی مثلاً نقطه می‌تواند متعلق به خط باشد و نه بعکس، در مکتب حافظ نیز مثلاً رند برای حل مشکلات خویش نزد پیرمغان می‌رود و نه بعکس. مشکل خویش بر پیرمغان برود دوش کو بتیاید نظر حل معما می‌کرد

این مطلب را نیز در اینجا باید ذکر کنیم که برخلاف عقیده بعضی از حافظ‌شناسان، بایستی مکتب‌رندی به کل جهان بینی حافظ اطلاق شود و نه فقط به آن شاخه از افکار وی که متجذد از ابیاتی که در آنها کلمه رند یا کلمه رندی بکار رفته‌اند. با در نظر داشتن این نکته، مکتب حافظ را باید مجموعه‌ای از سیستم‌های فکری دانست. چنانکه دکتر اسلامی ندوشن ذکر کرده‌اند^{۳۱} «حافظ ترکیبی از یافته‌های عقیدتی است؛ بسیاری از افکار حافظ مطبق‌اند، مانند باغهای معلق بابل و هر طبقه‌ای برای خود جایگاهی دارد.» استاد ارجمند، دکتر عبدالحمین زرین‌کوب - متعناالله تعالی بطول افادانه عالیه - نوشته‌اند:^{۳۲} «کسی که می‌خواهد تمام رموز تمام دیوان را با کلید واحدی بگشاید، تمام دیوان را به روی خویش بسته خواهد یافت.» اجازه بدهید حرف آخر را اول بزنیم، همانطور که پایه همه ریاضیات را نمی‌توان بر اساس یک سری اصل موضوعی قرارداد،

همه مکتب حافظ را نیز نمی‌توان بر پایه یک سری اصل موضوعی بنا نمود. ریشه تمام گفته‌های متناقض درباره مرانامه حافظ ناشی از این مسأله است که خواسته‌اند تمام این مشرب را فقط بر پایه یک سری اصل موضوعی بیان کنند. درست مثل اینکه بخواهیم تمام ریاضیات را با اصول هندسه مسطحه شرح دهیم. همانطور که درخت ریاضیات دارای شاخه‌های فراوانی است که هر کدام برای خود یک سیستم فکری کاملاً مستقل است اما همه این شاخه‌ها در عین حال بهم مربوطند و اعضای لاینفک تته‌تومند این درخت می‌باشند، مکتب حافظ نیز در کل درخت تومندی است که شاخه‌های بسیار دارد و هر کدام از این شاخه‌ها برای خود یک سیستم مستقل فکری به حساب می‌آید. چون دانه این مطلب را نیازی است مبرم به شکافتن؛ بگذارید مثالی بزنیم. اقلیدس حدود دو هزار و سیصد سال پیش بنیان هندسه مسطحه را بر پنج اصل موضوعی گذاشته بود. وی می‌پنداشت که همه قضایای هندسه را بر اساس این پنج اصل می‌توان به اثبات رسانید. البته همانطور که می‌دانیم، در اواخر قرن گذشته ریاضیدان بزرگ دیوید هیلبرت با نشان دادن نقائص اصول اقلیدس، خود با عرضه بیست و یک اصل موضوعی مجموعه کامل و سازگاری از اصول را برای هندسه ارائه داد. اصل پنجم اقلیدس معادل است با این گزاره که اگر در صفحه‌ای خطی و نقطه‌ای به ما داده باشند به طوری که نقطه روی خط نباشد، از آن نقطه فقط می‌توانیم یک خط در آن صفحه به موازات خط داده شده ترسیم بنمائیم. بسیاری از ریاضیدانها گمان می‌کردند که این گزاره را می‌توان با استفاده از چهار اصل موضوعی دیگر اقلیدس به اثبات رساند. پس در وجود آن به عنوان یک اصل شک داشتند و آن را قضیه می‌پنداشتند. چون کوشش‌های پی‌درپی صدها ریاضیدان برای اثبات این مطلب بی‌فایده مانده بود سه ریاضیدان بزرگ لباچوفسکی (Lobatshevski)، بولیا (Bolyai) و گاوس (Gauss) تصمیم گرفتند سیستم‌های جدیدی بسازند که در آنها اصول موضوعی چهار اصل اول اقلیدس باشند به اضافه اصلی متناقض یا اصل پنجم. بنابراین در این سیستم‌ها خلاف اصل پنجم اقلیدس یک گزاره درست فرض شده است. این ریاضیدانان استدلال کردند که اگر اصل پنجم اقلیدس نتیجه چهار اصل اول باشد، بدین سبب که در این سیستم‌های جدید چهار اصل اول اقلیدس جزو اصول موضوعی هستند، اصل پنجم هم باید یک گزاره صحیح باشد. پس ما با سیستم‌هایی مواجهیم که در آنها هم خلاف اصل پنجم درست است و هم خود اصل پنجم. پس در این سیستم‌ها باید دیر یا زود تناقضاتی جدی پدیدار گردند. اما چنین نشد. این سیستم‌ها بصورت تئوری‌های دقیق و سازگار باقی ماندند و بدین ترتیب نشان داده شد که اصل پنجم اقلیدس از چهار اصل دیگر مستقل است و نمی‌تواند نتیجه‌ای از آنها باشد. این رخداد بسیار مهم تاریخی باعث ظهور هندسه‌های غیراقلیدسی شد و دو سیستم جدید بسیار عمیق و پیچیده در ریاضیات بوجود آمد. یکی سیستم هندسه هذلولوی (Hyperbolic) که در آن اگر در صفحه‌ای خطی و نقطه‌ای به ما داده باشند به طوری که نقطه روی

خط نباشد، از آن نقطه می توانیم به بنیاد خط در آن صفحه به موازات خط داده شده ترسیم نمائیم. سیستم دیگر را هندسه بیضوی (Elliptic) می نامند و در آن از آن نقطه داده شده در خارج خط هیچ خطی نمی توانیم به موازات خط داده شده بکشیم. بدین ترتیب سه سیستم هندسی در ریاضی پدید آمدند: هندسه های اقلیدسی، هذلولوی و بیضوی؛ هر سه دقیق و سازگار؛ هر سه، سه شاخه مهم ریاضی، اما هر سه با هم در تناقض اهمیت بیش از حد دانش ریاضی در کل و انواع هندسه در جزء وقتی معلوم تر می شود که بدانیم اگر چه تمام دنیای حسی ما بر اساس هندسه اقلیدسی است، اما در کل کائنات قوانین هندسه بیضوی هستند که به نظریه عمومی نسبیت اینشتین جان می دهند. اگر هندسه بیضوی غلط بود، تبیین جهان بر اساس نظریه اینشتین نیز بالکل فاقد ارزش و معنی می بود. ریاضیات مجموعه ای است از سیستم های بسیار دقیق و سازگار، هر کدام از این سیستم ها برای خود شالوده ای دارند که از اصول موضوعی اثبات ناپذیر و واژه های تعریف نشده تشکیل شده اند. همه این سیستم ها بر تنه درخت تومند ریاضی و منطق آن چسبیده اند و با هم ارتباط دارند اما لزوماً این سیستم ها با هم سازگار نیستند همچنانکه هندسه های دقیق و سازگار اقلیدسی، بیضوی و هذلولوی در کل با هم متناقضند و سازگاری ندارند. در سایر علوم، اما، چنین نیست. مثلاً در نظریه احتراق، تئوری فلوجیستون (Phlogiston) مدعی بود که وقتی مواد میسوزند از آنها ماده ای به نام فلوجیستون ساطع می شود. در حالیکه در نظریه اکسیژن لاوایزه (Lavoisier) از جسم هنگام احتراق نه تنها هیچ ماده ای ساطع نمیشود بلکه جسم به جذب عنصری از هوا می پردازد که لاوایزه آن عنصر را اکسیژن نام نهاد. از سال ۱۸۰۰ میلادی که نظریه لاوایزه مورد قبول علمای طبیعی قرار گرفت نظریه فلوجیستون بطور کلی مردود شناخته شد. یعنی این دو نظریه نتوانستند و نمی توانستند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند درست بعکس هندسه های مختلف در ریاضی و درست بعکس سیستم های متفاوت در مجموعه فکری حافظ. برای مثال این اندازه که بین حافظ شناسان منازعه بر سر این است که حافظ جبری مذهب بوده یا پیرو اختیار، ناشی از عدم توجه به این مطلب است که حافظ به هر دو این سیستم های فکری - فلسفی نگرشی دقیق و ریاضی گونه داشته است. حافظ وقتی از جبر صحبت می کند و فتوا می دهد که رضا به داده بده و زجبین گره بگشایی که بر من و تو در اختیار نگشادست از آن سیستمی سخن می گوید که در آن بدون اختیار و اراده انسان روز روشن خود را تسلیم شب تار می کند و شب سیاه در پایان ناچار عنان اختیار به سپیده صبح می دهد، بهار گل افشان سفره عطرآلود خود را برای ورود گرمای تابستان جمع می کند و خزان قلمرو خود را عریان تحویل سوز زمستان می دهد. انسان گاه خود را مقهور طبیعت، اسیر خشم طوفان، و زلزله می یابد و گاه بی گناه و بی خیال دچار شیخون های اسکندر و چنگیز و تیمور. گاه طاعون می آید و قتل عام می کند، گاه حصیه و وبا و سرطان و گاه هیتلر و استالین و صدام حسین. و چون حافظ از اختیار سخن می گوید و ندا سر می دهد که:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
او از سیستم دیگری سخن می گوید، سیستمی که با سیستم اول هم در تناقض است و هم همزیستی مسالمت آمیز دارد. اصول موضوعی این سیستم دوم کاملاً با اصول موضوعی سیستم اول فرق دارد و بعضی اصول آن با بعضی اصول این در تناقضند، درست مثل هندسه های هذلولی، بیضوی و اقلیدسی. در این سیستم دوم بشر دوپا، یکی از ضعیف ترین همه حیوانات، تمام رقبا را از صحنه خارج می کند و به نیروی عقل و اراده و ایمان بر سراسر کره زمین مسلط می شود و به تسخیر قضا می پردازد. گروه های مظلوم و محروم بنیان امپراطوریهای مخوف را از جا می کنند و انسان محدود و محصور در حجاب تن، به قدرت اراده، با هیجان و طیفانی پرسوز و تلاشی سترگ به آنجا می رسد که ناگهان در ظلمت شب از ششمه پرتو ذات بی خود می شود، باده ازجام تجلی صفات می گیرد و با ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت باده مستانه می زند. باری، این سؤال که آیا حافظ جبری مذهب است یا اختیاری به همان اندازه بی معنی می شود که بهر سیم آیا در ریاضیات، هندسه اقلیدسی است یا بیضوی؟ و به همین روال است باقی جنبه های فکری حافظ. دیوان خواجه بزرگ شیراز همانند کل ریاضیات مرکب است از سیستم های فکری متفاوت و مربوط که تو در تویی آنها ممیز گرداند نشان را صعب و دشوار می سازد.^{۳۳} وقتی فی المثل در یک مصرع حافظ می گوید که خشت زیر سر دارد و بر تارک هفت اختیاری او از دو گزاره سخن می گوید که یکی از آنها برگرفته شده است از سیستم حافظ زمینی که برگرفته شده است از سیستم ایران است و دیگری منتج است از سیستم جهان بینی حافظ عارف، که از بزرگترین عرفای جهان می باشد. در یک کلام، «حافظ بمثابة یک فرجهان نگر که به همه جهان نگرها از فراز و از بیرون با دلسوزی و تفاهم و گذشت می نگرده» درست همانند همان ریاضیدانی است که از فراز و از بیرون به همه تئوریا و نظریه های ریاضی نظر می افکند. اگر دست اندرکاران ریاضی حق دارند که از اینهمه نظم و کاربرد در این سیستم های متفاوت و متغایر متحیر باشند، دست اندرکاران حافظ شناسی نیز حق دارند که در شگفت بمانند از صدگونه تماشا در جام جبر دیوان این لدره جهان و اعجوبه اعصار.

● این مقاله از روی سخنرانی نویسنده در بیست و پنجمین کنفرانس ریاضی کشور که در دهم فروردین ۱۳۷۳ در تهران برگزار گردید نوشته شده است.

فهرست منابع و یادداشتها:

- ۱- حافظ نامه، نوشته بهاءالدین خرمشاهی، چاپ پنجم: ۱۳۷۲، صفحه ۳۶. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۲- ریاض العربین، نوشته رضاشافی خان هدایت، چاپ تهران: ۱۳۱۶، صفحه ۲۸۶.
- ۳- این همه نقش در آینه ارواح: تمبری بر تهریات حافظ، حمید دهباشی، فصلنامه ایران نامه، صفحه ۵۸۰، سال ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۷.
- ۴- همان مرجع، صفحه ۵۸۹.
- ۵- از فرود به حافظ، دکتر علی فلاحتی، مؤسسه مطبوعاتی فرخی، ۱۳۳۹، صفحه ۱۷۱.
- ۶- سیر اختران در دیوان حافظ، سرفراز غزنی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۳۳، صفحه ۲۱.
- ۷- همان مرجع، فصل چهاردهم.
- ۸- گزیده تذکره الاولیاء عطار، به کوشش دکتر محمد اسلامی، ج ۲،

کتابهای جیبی، ۱۳۵۶ صفحه ۱۰۶.

- ۱- این بدان معنی نیست که تحقیقات اساسی بسیاری تمدنهای دیگر مانند مصرها، بابلیها و قبطیها را نادیده می گیریم. بحث بر سر واصل موضوعی سازی است که با مدارک موجود تاریخی بنظر می رسد کار یونانیها باشد.
- ۱۰- جمهوری افلاطون، ترجمه احمد توکل، شرکت مطبوعاتی سپهر، بدون تاریخ، صفحه ۸۷.
- ۱۱- ماجرای پایان ناپذیر حافظ، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات بزادان: ۱۳۶۸، صفحه ۱۱.
- ۱۲- شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینی هروی، مجلد دوم، نشر نو- تهران: ۱۳۶۷، صفحه ۱۰۵۲.
- ۱۳- فرهنگ نوا در لغات و تعبیرات و مصطلحات [همراه با کلیات شمس، یا دیوان کبیر]، به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر، جلد ۷ دیوان چاپ دوم، امیرکبیر- تهران: ۱۳۵۵، صفحه ۱۸۵.
- ۱۴- شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینی هروی، مجلد اول، نشر نو- تهران: ۱۳۶۷، صفحه ۵۳۴.
- ۱۵- حافظ آندیشه، مصطفی رحیمی، نشر نو- تهران: ۱۳۷۱، صفحه ۲۰.
- ۱۶- ناطق هزاره خضری، رضا برهانی، ماهنامه فرهنگی و هنری کلاله، خرداد ۱۳۷۱ شماره ۲۷، صفحه ۱۵.
- ۱۷- بدایع قرآن، احمد آرام، فرهنگه پیام یادگار نامه دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات دانشگاه فردوسی- مشهد: ۱۳۴۰.
- ۱۸- حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، چاپ پنجم: ۱۳۷۲، صفحات ۲۷ و ۲۰۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۱۹- مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی، منوچهر مرتضوی، چاپ دوم، انتشارات توس: ۱۳۶۵، صفحه ۹۷.
- ۲۰- شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینی هروی، مجلد اول و مجلد دوم، نشر نو- تهران: ۱۳۶۷، صفحات ۶ و ۱۳۱.
- ۲۱- حافظ، محمود هومن، کتابخانه طهوری- تهران: ۱۳۵۲، صفحه ۶۰.
- ۲۲- مفاهیم رند و رندی در غزل حافظ، احمد شاملو، انتشارات زما- سن خوزه، کالیفرنیا: ۱۳۷۰، صفحه ۴۱.
- ۲۳- حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، چاپ پنجم: ۱۳۷۲، صفحه ۲۰۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۲۴- حافظ شیرین سخن، دکتر محمد معین، انتشارات معین، جلد اول، تهران: ۱۳۶۹، صفحه ۳۶۹.
- ۲۵- پیر مغان، ابوالقاسم پرتو اعظم، انتشارات ایران زمین- اروابن، کالیفرنیا: ۱۳۶۶، صفحه ۱۶۸.
- ۲۶- آئین مهر، میراثیسم، هاشم رضی، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۵۹، صفحه ۱۱۰.
- ۲۷- ماجرای پایان ناپذیر حافظ، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات بزادان: ۱۳۶۸، صفحه ۶۵.
- ۲۸- حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، چاپ پنجم: ۱۳۷۲، صفحات ۹۸ و ۹۹، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۲۹- مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی، منوچهر مرتضوی، چاپ دوم، انتشارات توس: ۱۳۶۵، صفحه ۳۱۵.
- ۳۰- همان مرجع، صفحه ۲۸۲.
- ۳۱- ماجرای پایان ناپذیر حافظ، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات بزادان: ۱۳۶۸، صفحه ۲۲۹.
- ۳۲- از کویچه زندان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، مؤسسه انتشارات امیرکبیر- تهران- چاپ سوم: ۱۳۵۶، صفحه ۹۲.
- ۳۳- اینکه بعضی از حافظ دوستان مانند دکتر هومن و احمد شاملو اصرار داشته یا دارند که برای حافظ مسرف فکری تعیین کنند و زندگی او را به دورانیهای مختلفی تقسیم نمایند و او را در هر دوره ای در حصار یک ایدئولوژی خاصی محبوس گردانند ناشی از این مطلب است که بعضی حافظ شناسانی چون بهاءالدین خرمشاهی، استاد ندوشن و دکتر مصطفی رحیمی برای آنها متصور نبوده یا نیست که کسی بتواند در آن واحد نظر به سیستمهای مختلف فکری - فلسفی - عقیدتی و هنری داشته باشد. نکته دیگر اینکه مجوز نمودن سیستم های فکری حافظ و مطالعه و نگرش ری به این سیستم ها و ارتباط آنها با یکدیگر مقوله ای است بسیار گسترده و باز که بسیار جای تحقیق و تمیز دارد. روش استاد مرتضوی در صفحه ۱۱۱ کتاب مکتب حافظ برای شناسایی اصول مرانامه حافظ مانند قائل شدن به تعدادی اصل موضوعی برای کل ریاضیات است. چنین چیزی ممکن نیست، باید سیستم ها را یکی یکی شناخت و بعد ارتباط با آنها را. البته بهتر است ذکر کنیم که لزوماً همه ابعاد مجرعه فکری حافظ پیچیده و بدوگون نیستند و بعضی از آنها بسیار ساده قابل ملاحظه می باشند. برای مثال اگر به «گناه» از دید حافظ نظری بینشیم، مشاهده خواهیم کرد که فقط با یک اصل موضوعی کل نظرگاه حافظ نسبت به این مقوله قابل بیان است: میاست در پی آرزو و هرچه خواهی کن
- ۳۴- از در طریقت ما غیر از این گشایی نیست اگر دقت نمائیم تا در این بیت هرگونه آزاری اعم از خودآزاری و مردم آزاری و غیره تقبیح شده است، دشوار نخواهد بود که بیشتر آنچه را که ما گناه می دانیم در طریقت حافظ نیز به استناد همین اصل گناه بپاییم.